

فقدان عقل در مسیر هرزگویی نوری علاء

امیرفیض- حقوقدان

اخیرا نوشته ای تحت عنوان «روایت نسل نابهنگامی» از سوی آقای نوری علاء انتشار یافته که مراتبی از آن افترا به سلطنت طلبان است که علی القاعده تکلیفی برای رد آن ایجاد میشود.

یکی از اصول لازم الرعایه در پاسخ به نوشته ها، اعتراض، انتقاد و یانقد گفتارها توجه به رکن اهلیت است، مقصود از اهلیت در این تحریر چیزی مشابه اهلیت در حقوق مدنی است و آن بدین معنا گرفته شده است که نویسنده ویا معترض علیه باید عاقل و رشید و بالغ باشد.

در ادبیات ما هم رعایت شرائط اهلیت سفارش شده است:

چونکه با کودک سروکارت فتاد پس زبان کودکی آید بیاد

یعنی با کودک کودکانه حرف بزن چونکه رشید و بالغ نیست.

ناصر خسرو هم به شرط عقل توجه کرده و گفته:

بقدر عقل هر کس گوی باوی اگر اهلی مده دیوانه را می

عبارت معروف «جواب ابلهان خاموشی است» گویای این منطق عقلی است که چون ابله فاقد اهلیت است نمیتواند طرف جواب قرار گیرد و حرفش هم متاثر از آثار نیست.

فقدان عقل، نزدیک به دیوانگی و کمبود آن سفاهت است که حقوق مدرن آنرا از درجات حجر میداند.

اهمیت عقل تا آنجاست که حقوق اسلامی، عقل کل و یا عقل اول را از آن خدا میداند. زوال عقل در افراد عناوین نادان، ابله، دیوانه، و در کل، فرد را در پایگاه حقوقی، محجور، قرار میدهد.

نویسنده سند باد نامه، توجهی نسبت به نوشته های ناقص عقلان دارد که میتواند پشتوانه این تحریر قرار گیرد.

«لایق و موافق نمی نماید که ترهات ناقص عقلی و موهومات ناقص عهدی بر موضوعی هایل گردد» (صفحه ۸۵)

فقدان عقل در افراد به دو طریق کلی میباشد یکی اینکه اکتسابی است یعنی بعلتی انسان دچار کم عقلی و یا فقدان عقل و در نهایت خل و دیوانه میشود.

نوع دوم دیوانگی خدادادی است که از تولد دیوانه و بی عقل است.

در هر دو مورد، گاه مرتبه دیوانگی در حدی است که خود شخص میفهمد که دیوانه است و گاه خود شخص نمیفهمد که دیوانه است ولی دیگران از حرکات و رفتار او میفهمند که طرف دیوانه است.

سنت این تحریر متوجه عدم اهلیت آقای نوری علاء بعلت فقدان عقل و قوه تشخیص است که ایشان یعنی آقای نوری علاء در موقعیتی از بی عقلی قرار دارند که خودشان آنرا فهمیده و اعلام کرده اند مبارکشان باد این فراست خاص!

ایشان در نامه مورد اشاره نوشته است:

«خدای متعال هم گویی به هیچ کدام مان عقل کافی نداده است که کتابهای میرفطروس و امینی را بخوانیم و خودمان قضاوت کنیم»

البته تشخیص عقل، نسبی است و ضابطه ای برای سنجش آن موجود نیست ولی آقای نوری علا میزان آنرا هم تعیین کرده است.

عقل کافی از نظر ایشان در حدی است که صاحب عقل، کتاب های میرفطروس و امینی را بخواند و قضاوت کند.

تشخیص عقل کافی در حدی که ایشان مدعی شده خود از دلایل کافی برای بی عقلی است و اینکه ایشان میلیون ها ایرانی را که نه علاقه ای به خواندن کتاب این حضرات دارند و نه اصلاً اهل کتاب خواندن هستند بی عقل میدانند و این هم خود نوعی دیوانگی و یا از عوارض آن است.

عقل، قوه تشخیصی

افلاطون عقل را قدرت کنترل کننده در انسان هامیدانست. اگر قوه تشخیص ضعیف بود سفاقت است؛ که گفته اند «سفیة را به محبت توان براه آورد» ولی بی عقل و یا غیررشید (کودکان) را نمیشود باحکایت و با بحث و استدلال و تکرار در تکرار قوه تشخیص داد زیرا قوه تشخیص ناشی از عقل است و عقل باحکایت فراهم شدنی نیست. به دلیل و نمونه زیر توجه فرمائید که گفته اند «سخن از دلیل جوشد و آب از چشمه»

دلیل و مستند

قوه تشخیص وقتی نبود شخص نمیفهمد که وزن اعتباری آیات قرآن چیست و وزن اعتباری یک مقاله چقدر است چنانکه آقای نوری علا نوشته است:

«میرفطروس پرفسور، که سهل است خدای تحقیق و اندیشه محسوب میشود و کلمه به کلمه از سخنانش همچون آیات الهی انتقاد ناپذیر است»

یعنی وزن اعتباری نوشته های میرفطروس هموزن آیات قرآن و غیرقابل انتقاد است. این چنین برداشت غافلانه را نمیشود به حساب چاپلوسی و تملق که خود از اثرات بی عقلی است گذاشت بلکه عدم قوه تشخیص است، و میتواند متوجه کسی باشد که قادر به تشخیص نیست که بداند فرق بین مقاله میرفطروس و یاهرشخص دیگری با آیات قرآن چیست، قرآنی که بهر حال میلیون ها مردم جهان آنرا کلام خدا میدانند و عجیب تر اینکه ایشان در عین اینکه کلمه به کلمه نوشته های میرفطروس را غیرقابل انتقاد میدانند و اعتباری برابر قرآن برای آنها قائل است، افسوس میخورد که خودشان و کسانی که عقل کافی ندارند که کتاب میرفطروس و امینی را بخوانند و قضاوت کنند.

در حالیکه به اعلام ایشان کتابهای میرفطروس کلمه به کلمه غیرقابل انتقاد و اعتباری همسان آیات قرآن را دارد دیگر فصل قضاوت بر آن کتابها وارد نیست و همانند قرآن غیرقابل قضاوت است.

تازه ایشان ادعای **سکولار و دمکرات** بودن را هم دارند که انتقاد، از اصول آزادی بیان و دمکراسی است، مصداق (دم خروس و قسم حضرت عباس)

محال است که بتوان چنین اظهاری که از ناحیه آقای نوری علا شده و آنقدریه اصالت آن متکی است که آنرا نامه عمومی ساخته است، از هیچ فردی در جهان نه خوانده باشید و نه خواهید خواند زیرا از نقصان عقل تنها وقتی که با چاپلوسی و تملق توام بود چنین هنرنمایی ها ممکن میشود.

تالی فاسد بی عقلی ها

با قبول اعتراف آقای نوری علا به نقصان عقل و اعلامشان راجع به برابری کلمه به کلمه از تحریرات میرفطروس با آیات الهی با این فساد و ویرانگر مواجه میشویم بفرمائید ملاحظه کنید:

آقای میرفطروس در کیهان لندن حمله نظامی آمریکا به ایران را نسخه نجات ایران معرفی کرده است.

انتقاد از آن نوشته ایشان، انتقاد از آیات الهی تلقی می‌گردد و بنوشته آقای نوری علاء غیرقابل انتقاد است. یعنی حمله نظامی آمریکا به ایران میشود حق مسلم آمریکا که بوسیله مقاله آقای میرفطروس که غیرقابل انتقاد و همچون آیات الهی معتبر و بی چون و چراست تاکید شده است.

ملاحظه می‌فرمایید بی عقلی باچه مفاسدی همراه است آقای نوری علاء؟

فقدان عقل و هرزه گوئی

فقدان قوه تشخیص سبب می‌گردد فکرائسان هرزکارکنند و زبانش از کنترل عقل خارج و اسباب دردسر خود و دیگران بشود خود را مخترع لغات بداند، رهبر شبکه ملی جهانی سکولاریسم بداند (یک کامیون عنوان با محتوای صفر و پوچ) افترا و نقل قول دروغ به سلطنت طلبان نسبت دهد، نسخه مصرف سرمایه تاریخی و هویتی ۲۵۰۰ ساله ایران را بنویسد و غیره.

فقدان عقل، سد محکمی است برای درک موضوعات؛ از باب نمونه آقای نوری علاء بین سلطنت و شاه با سماجت تمام قائل به تفاوت ماهوی است. هرچه بگویند و سند بیاورید که سلطنت یک نماد و هویت تاریخی ایرانیان است و پادشاه نماینده آن نماد است که سلطنت رابه و دیعه دارد و این دو قابل تفکیک نیستند، غیرممکن است به کله او فروبرود و همین مشکل درباره انحلال طلبی جمهوری اسلامی وجود دارد که هر قدر بگویند که انحلال یک عملی است قانونی که قانون کیفیت انحلال را مقرر ساخته برای انحلال رژیم کشور قانونی وجود ندارد و این واژه بی معنا نمیتواند جایگزین **براندازی** بشود. محال است کار ساز گردد زیرا سد کمبود عقل محکم تر از این حرفهاست.

کارخانه لغت سازی آقای نوری علاء همین او اذرتولید دیگری داشته که آن «پادشاهی پارلمانی» است.

پارلمان واژه فرانسوی است فارسی آن مجلس است یعنی اختراع ایشان میشود «پادشاهی مجلسی» آیا خواننده محترم از این اختراع چیزی که قابل کاربرد سیاسی داشته و مردم معنا و مفهوم آنرا درک کنند می‌گیرند؟ مگر مبارزه نباید با شعارها و الفاظ و مسائل آشنای مردم مجهز باشد؟ سلطنت مشروطه و یا نظام مشروطه سلطنتی (نظام پادشاهی) که در مفهوم مشخص کننده قدرت مجلس در حکومت است اشکالش چیست که باید به این جنگولک بازی ها متوسل شد.

به کتاب حقوق اساسی نگاه کنید محال است که تعریفی از این عبارت بی معنا و خودساخته ایشان حتی اشاره ای پیدا کنید.

جامعه برای اینکه جامعه باشد به همه نوع آدم نیاز دارد، آدم خوب و آدم بد، حتی دلچک، ولی مردم نباید به دلچک ها آنقدر رو بدهند که مصداق این ضرب المثل شود «بازی بازی با فلان باباهم بازی»

آدم کم حواس با شرافت مملکت بازی نمیکند

برای اینکه آقای نوری علاء خود را در معرکه بی عقلاان احساس تنهائی نکند این اشاره بجاست که آقای پرویز قاضی سعید که از برخی جهات نویسندگی شباهتهائی با نوری علاء دارد در عصر امروز نوشت «حواس درست و حسابی ندارم»

در سنگر همان زمان یعنی ۱۵ مرداد سال ۱۳۸۲ (۲۵۴۲ = ۲۰۰۳) نوشته شد «یک انسان شرافتمند با علم به معیوب بودن حواسش با شرافت ملی مردم و کشور بازی نمیکند (تحریر مزبور در رابطه با مقاله آقای قاضی سعید در «عصر امروز» بود که نوشت ۹۹ درصد مردم ایران آماده استقبال از حمله نظامی آمریکا به ایران هستند)

باری همانطور که انسان با وجدان و با شرف وقتی به بیماری و آگیری مبتلاست در تماس با مردم احتیاط میکند، آدمی که خودش حس میکند عقل و بار درستی ندارد باید احتیاط کند و خودش را وارد به کارهائی که با عقلاان است مخلوط نکند.

آنکه راکه عقل دادی چه ندادی و آنکه راکه عقل ندادی چه دادی.

اگر خداوند متعال آقای نوری علاء را از نعمت عقل بی نصیب و یا کم نصیب ساخته نعمت دیگری که وقاحت و پرونی است در حدی انحصاری به او عطا کرده است.

خدا گرز حکمت به بندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

آقای نوری علا باید خیلی هم از خدا ممنون و شاکر باشند چراکه در موقعیت اپوزیسیون عقل، فهم، وفاداری، اعتقاد راسخ، میهن پرستی جای خود را به شارلاتانی و وقاحت و پرروئی و وطن فروشی داده است. از ایشان دعوت میشود که در ملاحظه این نمونه از وقاحت و پرروئی خودشان شرکت کنند.

ایشان در سایت سکولاریسم خودشان نوشته است:

رضاپهلوی همچون ظاهر شاه افغانستان راه را برای تبدیل محترمانه حکومت اسلامی به یک جمهوری واقعی دموکراتیک هموار سازد و خود با احترام تمام چنان کنار برود که در خاطره مردم ایران چهره ای استوره ای فراموش نشدنی پیدا کند و بگذارد دیگران که شایسته اند کشور را برگردانند <

غیر ممکن است که چنین نوشته و اعلامی از هیچیک از مخالفین سلطنت ازیدو شورش ۵۷ تاکنون و در آینده دیده شود حتی از همان افغانها هم که ایشان آنرا الگوساخته چنین خواسته ای دیده نمیشود مبارکشان مباد این وقاحت و بی شرمی.

واما بعد افترای به سلطنت طلبان

در نامه مفصل آقای نوری علا مواردی مطرح شده است که نمیتوان به نقد و جوابگویی آنها پرداخت زیرا با اعلام و اقراری که ایشان از نقصان عقل خود کرده، راه نقد و ویا پاسخ را مسدود ساخته است و به معیار <لایق و موافق نمینماید که ترهات ناقص عقلی، و موهومات ناقص عهدی، بر موضوعات هایل گردد> و نیز به اعتبار <جواب ابلهان خاموشی است> نمیتوان برخلاف این ضوابط باوری، به نقد و جواب رفت.

البته هر زمان که ایشان اعلام کرد که خدا کمبود عقل ایشان را جبران کرده و بعد ادعاهایش را مطرح ساخت، بنده نوعی هم با تشکراز خدا که رفع گرفتاریهای ایشان را کرده در کمال میل و اشتیاق به نقد و رفع ابهامات ایشان مقدم خواهم شد.

بویژه آنجا که در صدر نامه نوشته ایشان آمده است؛ «پهلوی اول و دوم در عین حال با تعطیل مشروطه و استقرار استبداد خود تاریخ کشورمان را به سوی اضمحلال روشنفکری و دولتمداری و کشورداری سوق داده و زمینه را برای بقدرت رساندن روضه خوانهای پنج تومانی و دینکاران عهد حجر فراهم ساخته اند»

از آنجا که ایشان اتهام به سلطنت طلبان را در نامه خودشان در گیومه گذاشته اند بظاهر مفهوم آن تعلق قول به دیگران است لذا کوتاه سخنی به آن، شامل تحریم اظهارات بی عقلان نمیشود.

ایشان نوشته است <سلطنت طلبان میگویند «باشه بگذارید دستمان به ایران برسد آنچنان دماری از روزگار جمهوریخواهان بر خواهیم آورد که مرغان هوا بر آنان اشک بریزند فعلا صلاح کارمان همان عابد و مسلمان شدن است»>

روایت و نقل قول، اگر صاحب قول مشخص نباشد و یا شناخته شده و معروف نباشد روایت نیست بلکه شهادت خود راوی است و در تطبیق مورد عبارت مزبور، اتهام و دروغزنی ایشان به سلطنت طلبان است.

تحقیر و اتهامات ناروا و اهانت و خبرسازی مجعول برای سلطنت طلبان از ارکان استراتژی <حفاظت از جمهوری اسلامی> است که در گذشته چند شماره سنگریه آن تخصیص یافته است و شاید با تحولات و گذشت زمان طرح مجدد آن در تحریری بی مناسبت نباشد.

تنها آقای نوری علا نیست که با ساختن نقل قول، سلطنت طلبان را در مظان افترا قرار میدهد؛ علیرضا نوری زاده هم همان طریق را دنبال میکند ایشان یعنی نوریزاده، هم به همان شیوه نوری علا یعنی با تمسک به نقل قول دیگران نوشته است؛

<محمد رضاشاه باید میماند و سی و چهل هزار نفر را میکشت. شاه هم ظل الله های قدیم و این رضاپهلوی هم به درد نمیخورد چون خیلی سافت و دمکرات است بنابراین باید کسی از طایفه چنگیزخان و یانادر پیدا کنیم و او را به تخت شاهی بنشانیم < (کیهان لندن ۱۴۲۷)